



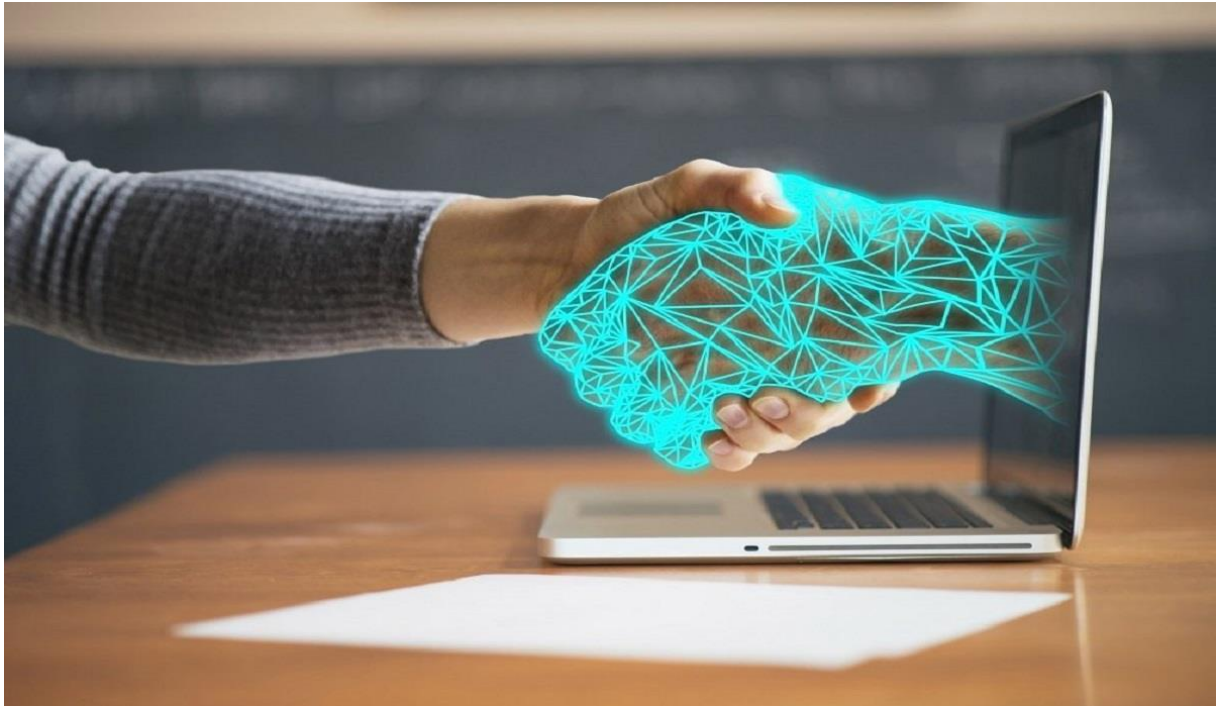
نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

مجموع‌های دانش‌محور و سیاست‌رادیکال کندوکاوی انتقادی در آرای‌نگری و هارت

دیوید پیتس

ترجمه‌ی: تارا بهروزیان



تیر ۱۴۰۰

مقدمه. این مقاله [۱] با رویکرد انتقادی به اندیشه‌های نگری و هارت به کاوش درباره‌ی امکانات سیاست مداخله‌ی رادیکال در بافتار به‌اصطلاح عصر اطلاعاتی می‌پردازد. نگری و هارت معتقدند ظهور آن‌چه کاستلز (۲۰۰۰) «جامعه‌ی اطلاعاتی» می‌نامد پتانسیل فضاها را جدیدی از مداخله‌ی سیاسی رادیکال، شیوه‌های جدیدی از ارتباطات «افقی»، و شکل جدیدی از «کمون‌ها» را به وجود آورده است که در آن کسانی که خواهان مقاومت در برابر «زیست‌قدرت امپراتوری» هستند قادرند سیاست جدیدی را سازماندهی و خلق کنند. این سیاست‌های جدید فقط شامل مقاومت نمی‌شود، بلکه دربردارنده‌ی پیش‌صورت‌بندی اکنونی بدیل احتمالی آینده (یا آینده‌ها) هم هست. این مقاله جنبه‌های کلیدی اندیشه‌ی هارت و نگری را بررسی می‌کند، ابتدا به مرور انتقادی آثار هارت و نگری می‌پردازد و سپس دیدگاه‌های آنان را در ارتباط با ظرفیت رادیکال شکل‌های جدید رسانه مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

کار غیرمادی

نگری و هارت — هم‌سو با نظریه‌پردازان «عصر جدید» — معتقدند که تولید اساساً به سمت تکنولوژی اطلاعاتی و از این رو به سمت بازساخت ترکیب طبقاتی پرولتاریا تغییر جهت داده است. هارت و نگری از استدلال نویسندگانی چون بل (۱۹۹۷) و کاستلز (۲۰۰۰) بهره می‌گیرند. بل تأکید دارد که می‌توان جوامع بشری را به سه دوره اصلی تقسیم کرد: «پیشاصنعتی»، «صنعتی» و «پساصنعتی»؛ «جامعه‌ی پساصنعتی» که جامعه‌ای است که در آن «جریان اطلاعات» به نوعی مهم‌تر از تولید «اشیاء» مادی است. در واقع از نظر نگری و هارت، پارادایم صنعتی و مادی {با پارادایم دیگری} جایگزین شده‌اند: «دانش، اطلاعات، عواطف، ارتباطات» کلید درک ما از فعالیت مولد هستند. [۲]

تغییر به پارادایم غیرمادی با رشد صنایع بخش خدماتی جدید، از جمله کارگران رسانه‌ای، همراه بوده است. از نظر نگری و هارت این کار غیرمادی دو شکل اصلی دارد — کار «زبانی» یا «فکری»، و کار «عاطفی» (احساسی). [۳] نگری و هارت درباره‌ی کار عاطفی این گونه می‌نویسند: «کار عاطفی ... کاری است که عواطفی مانند احساس آسودگی، رفاه، رضایت، یا اشتیاق را تولید یا کنترل می‌کند. می‌توان کار عاطفی را ... در کار مشاوران حقوقی، مهمان‌داران هواپیما و کارگران فست‌فود (ارائه‌ی خدمات با لبخند) شناسایی کرد.» (نبوهه، ص. ۱۰۸)

جهانی شدن و امپراتوری

همچنین بنا به دیدگاه هارت و نگری، غیرمادی بودن — و مادی بودن — کار را باید در بافتاری جهانی درک کرد که در آن قدرت دولت‌ملت‌ها پیوسته در حال زوال است. «امپریالیسم» به پایان رسیده است. «امپراتوری» یک «سازوکار حاکمیتی غیرمتمرکز و قلمروزدا است که به تدریج کل قلمرو جهانی را در

درون سرحدات باز و گسترش‌یابنده‌ی خود ادغام می‌کند» (امپراتوری، صص. Xi-Xii). این استدلال هارت و نگری با ایده‌ی گسترده‌تر زیست‌قدرت در ارتباط است (که کمی بعد به آن خواهیم پرداخت). امپراتوری اعمال قدرت را — به طور بالقوه — به همه‌ی جنبه‌های سوژگی انسان گسترش می‌دهد. سرمایه‌داری دیگر در محدوده‌ی محل کار متوقف نمی‌ماند (بلکه فرایند کار را با شیوه‌ی پراهمیتی به همه‌ی وجوه جامعه گسترش می‌دهد). دولت در بهترین حالت روشی نابسندۀ برای تنظیم جریان سرمایه است (و هارت و نگری معتقدند دولت قیدوبندی غیرضروری برای تکامل زیست‌قدرت ضدسرمایه‌داری است). هارت و نگری در کتاب **ثروت مشترک** این گونه می‌نویسند:

«امپراتوری در حال ظهور امروزی ... در واقع، قطب‌های متکثر و سیل عظیم فعالیت‌هایی است که مجموعه‌ی دولت‌ها و نادولت‌ها را برمی‌سازد، شکل‌های جدیدی از اقتدار را به وجود می‌آورد، و هنجارها و رویه‌های جدیدی برای تنظیم و مدیریت تعیین می‌کند.» (ثروت مشترک، ص. ۲۲۷)

اینک، با توجه فشردگی و محدودیت‌های این مقاله، می‌خواهم فقط به طور خلاصه برخی نقدها را برشمارم: نخست، نگری و هارت گرایش دارند استدلال‌های اصلی جامعه‌شناسان عصر اطلاعات را — بدون هیچ نقد اساسی — بپذیرند. اما، معضلات بارزی در آثار بل و کاستلز وجود دارد. به ویژه، آنان قادر نیستند توضیحی بسنده درباره‌ی روابط منافع رقیب در توسعه‌ی آنچه کاستلز «اطلاعات‌گرایی» می‌نامد ارائه دهند. به خصوص، اهمیت کار مادی آن قدرها هم، به مثابه‌ی یک روند تغییر جهانی، در معرض زوال قرار نگرفته است. مورد چین را در نظر بگیریم. در یک سطح، چین به عنوان «بال تولیدکننده»ی سرمایه‌داری آمریکایی ظهور کرده است. البته در سطح دیگر، این کشور صاحب اصلی بدهی‌های آمریکاست. اما پیش‌فرض ظرفیت سرمایه‌گذاری چین — و از این رو امکان ظهور چین به مثابه‌ی مرکز جدید هژمونی جهانی — همانا ظرفیت تولیدی (و ظرفیت مادی برتر) این کشور است.

دوم، لازم است مفروضات ارتدوکس نظریه‌ی جهانی شدن در آثار هارت و نگری را به دیده‌ی تردید و پرسش نگریست. از جمله هرست و تامپسون به طرز قانع‌کننده‌ای استدلال کرده‌اند که دهه‌ی ۱۹۹۰ را نباید آن قدرها هم عصر ظهور جهان‌سازی، شکل جدیدی از منطقه‌گرایی، با مرکزیت آمریکا و اروپا، در نظر گرفت. به ویژه پس از بحران مالی ۲۰۰۸، شاهد تغییر جهت شدید به سمت مراکز جدید قدرت — به خصوص همان‌طور که اشاره شد، چین — هستیم، و نه فرایند «مرکززدایی» به معنای واقعی کلمه.

سوم، وود (۲۰۰۳) از جمله کسانی است که نشان داده است که چگونه دولت‌ملت‌ها همچنان در حفظ فرایندهای نظم قانونی و قهرآمیز، که تولید و بازتولید سرمایه‌داری را ممکن می‌کند، نقش کلیدی دارند؛

یعنی در غیاب ثبات ناشی از ساختارهای دولتی - ملی مستقیم، اقتصادهای سرمایه‌داری بی‌ثبات می‌شوند. و این ثبات نمی‌تواند به وسیله‌ی ساختارهای حاکمیت جهانی به تنهایی تأمین شود.

قدرت و سازماندهی

هارت و نگری، برخلاف باور چپ‌های سوسیال دموکرات سابق، مشتاق‌اند در بافتار هژمونی نئولیبرال ظرفیت‌های رادیکالی را شناسایی کنند. اما از نظر آنان تجدیدنظر در سیاست چپ و چپ رادیکال ضروری است. باید از شیوه‌ی سازماندهی متمرکز که تداعی‌گر لنینیسم است به سمت روایت نامتمرکز از سیاست برای شرایط معاصر حرکت کنیم. (در ادامه بیش‌تر به روایت هارت و نگری از لنینیسم خواهیم پرداخت).

نگری (و هارت) معتقد است که ما در وضعیتی به سر می‌بریم که حرکت به سمت آن چه «کار غیرمادی» می‌نامیم پیوسته بیش از پیش به فرایندی «اجتماعی شده» و «همیارانه» بدل می‌شود. قدرت را دیگر نباید به شیوه‌ی تک‌صدایی - یعنی به شیوه‌ای که یک دولت یکپارچه بر مردم سرکوب‌شده تحمیل می‌کند - تصور کرد چراکه فوکو پیش از این به خوبی تکلیف اقتدار را مشخص کرده و فاتحه‌ی آن را خوانده است. از نظر هارت و نگری برداشت پست‌مدرن و چند صدایی از قدرت - که به پیروی از فوکو آن را «زیست‌قدرت» می‌نامند - جایگزین برداشت مدرنیستی از قدرت شده است. سوژکتیویته‌ی پست‌مدرن نتیجه‌ی عملکرد شبکه‌ی قدرت چندگانه بر بدن، و در واقع بر «روح»، است.

بنابراین تولید به مقوله‌ای تبدیل می‌شود که به همه‌ی وجود زندگی اجتماعی از تولید صنعتی سنتی گرفته تا تولیدمثل جنسی گسترش می‌یابد. به این معنا، تولید فعالیتی است که همه‌ی ما در آن درگیر هستیم. اما این امر همچنان ما را به ابژه‌ی بالقوه‌ی استثمار و نیز عاملیت‌های بالقوه‌ی مقاومت بدل می‌کند.

بنا به دیدگاه هارت و نگری، افزایش غیرمادی شدن فرایندهای مولد، باعث می‌شود که اعمال «قاعدگی سنجش‌پذیری» بر این فرایندها و عاملیت‌های آنان دشوار شود (البته نشان می‌دهم که غیرممکن نمی‌شود). اینترنت ظرفیت‌های بالقوه‌ی همیارانه‌ی جدیدی را به کار می‌گیرد - از جمله موجودیتی که می‌توان آن را «کمون‌های فکری» نامید. اطلاعات می‌تواند درون فضای مجازی، و - دست‌کم بنا به ادعای این استدلال - خارج از کنترل مستقیم فرایند کار سنتی‌تر سرمایه‌داری مبادله شود. بار دیگر معتقدم که در این رویکرد معضلاتی وجود دارد که به طور خلاصه به شرح آن‌ها می‌پردازم. نخست، به اعتقاد من با اتخاذ رویکرد «لنین و رای لنین» در واکاوی نگری (همان‌طور که در جای دیگری بحث کرده‌ام) از لنین چیزی جز یک ضدآنارشیسم عجیب و غریب باقی نمانده است.

دوم، ایده‌ی «فوکویی» آزادی که هارت و نگری به آن استناد می‌کنند، به نظر من عقب‌گرد به شکلی از فردگرایی پیشاجتماعی است، نوعی برداشت ذات‌گرایانه‌ی کانتی از سوژه که البته هارت و نگری در جاهای دیگر آن را انکار کرده‌اند. هارت و نگری برای اجتناب از این معضل، شیوه‌ی نظریه‌پردازی کاملاً مبهمی اتخاذ می‌کنند — که در آن ابژه همزمان سوژه‌ی زیست‌قدرت نیز هست. عملکرد زیست‌سیاست به سوژه‌ها خلاقیتی براندازانه می‌بخشد. اما در این‌جا هیچ تجزیه و تحلیلی از سلسله‌مراتب قدرت دیده نمی‌شود. درباره‌ی رانه‌ی افقی زیست‌سیاست بسیار سخن گفته می‌شود، اما برای مثال در این باره که چگونه شیوه‌های گوناگون قدرت اقتصادی از ظهور براندازترین سوژکتیویته‌ها جلوگیری می‌کنند چیزی گفته نمی‌شود. ظاهراً ظرفیت براندازی همه‌جا هست (و هیچ‌جا نیست).

سوم، استدلال نگری و هارت درباره‌ی «کمون‌های فکری» به آرمان‌شهرگرایی سوق می‌یابد. در جای دیگری خاطر نشان کرده‌ام که بله، تکنولوژی‌های اطلاعاتی جدید می‌تواند ظرفیت‌هایی برای براندازی سلطه‌ی سنجش‌پذیری ایجاد کند. اما نباید قدرت سرمایه را برای اعمال کنترل قانونی و سیاسی بر «سپهرهای غیرمادی و موازی» {hyperspace} دست‌کم گرفت (نگاه کنید به بحث‌های اخیر درباره‌ی کپی‌رایت فکری. همچنین نگاه کنید به تلاش‌های دولت‌ملت‌ها برای اعمال محدودیت‌های سیاسی بر رسانه‌ی جدید).

سیاست طبقاتی

در حالی که چپ — در نهایت — در پاسخ به به‌اصطلاح واقعیت‌های پسافوردیستی از تحلیل طبقاتی، دست‌کم در معنای مارکسی آن، پا پس کشیده و بر مصرف به عنوان ویژگی تعیین‌کننده (سیال) تمرکز کرده است، هارت و نگری دست‌کم با چیزی درگیر شده‌اند که آن را، همانند برداشت ارتدوکس مارکسی از پرولتاریا، کارگرانِ مزدیِ مادی می‌دانند. همان‌طور که گفته شد، با توجه به این‌که «تولید» اینک به همه‌ی وجوه زندگی مادی (از احساسات تا ماده) گسترش یافته است، پرولتاریا معنایی عمومی یافته است. این پرولتاریا همان کارگران کارخانه نیستند که در مارکسیسم «ارتدوکس» پولانزاس توصیف شده‌اند. اینک ما همگی ابژه‌های بالقوه‌ی استثمار هستیم و به این ترتیب اینک همگی پرولتاریا هستیم.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم، تغییر به سمت کار غیرمادی^۵ انگاره‌های محوری درباره‌ی پرولتاریا را از نو برمی‌سازد. به این معنا، هارت و نگری معتقدند که چرخشی بنیادین در برساخت پارادیمی پرولتاریا رخ داده است.

نخست، همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، مشاغل بخش خدمات اهمیت جدیدی در «برساخت هستی‌شناختی» پرولتاریا پیدا کرده‌اند. غیرمادی بودن جایگزین مادی بودن در فرایند تولید شده است. کار

مجازی به طور فزاینده جایگزین اغلب شکل‌های جسمانی‌تر شده است. به این ترتیب، یک تغییر و جایگزینی در نقش قبلی طبقه‌ی کارگر - و به ویژه طبقه‌ی کارگر یدی - رخ داده است.

دوم، از آن‌جا که همه‌ی ما از طریق احساسات، مصرف، تولید و غیره استثمار می‌شویم، همه‌ی ما اینک بخشی از خود پرولتاریا هستیم. یا اگر بخواهیم از اصطلاح هارت و نگری استفاده کنیم، همه بخشی از «انبوه» هستیم.

سوم، انبوه نه بنا به وحدت بلکه از طریق تفاوت مشخص می‌شود. هارت و نگری درباره‌ی انبوه می‌نویسند:

«انبوه، کثرت فروکاست‌ناپذیر است؛ همواره باید به تفاوت‌های اجتماعی تکینی که برسازنده‌ی انبوه است توجه کرد و نمی‌توان آن را به همسان‌بودن، وحدت، هویت یا عدم تفاوت تقلیل داد و یک‌دست کرد ... اما چندپارگی هویت‌های مدرن مانع از عملکرد مشترک تکینگی‌ها نمی‌شود. این تعریف انبوه است ... تکینگی‌هایی که به طور مشترک عمل می‌کنند ... پرسشی که مطرح می‌شود ... این نیست که «انبوه چیست؟» بلکه باید پرسید «انبوه به چه چیزی می‌تواند بدل شود؟» (هارت و نگری، انبوه، ص. ۱۰۵)

به این معنا، مفهوم پرولتاریا در زمینه‌ای که اغلب «جنبش‌های جدید اجتماعی» نامیده می‌شود، به مفهومی باز و گشوده بدل می‌شود.

چهارم، هارت و نگری مقوله‌ی «تهی‌دستان» را به برداشت‌شان از پرولتاریا و انبوه وارد کرده‌اند. این تحولی جالب و مهم (و البته پروبلماتیک) است. در جای دیگری استدلال کرده‌ام که شاید واکاوی هارت و نگری از «تهی‌دستان» بیش‌تر مدیون باکونین است تا مارکس - یعنی، دیدگاه باکونین درباره‌ی لومپن‌پرولتاریا به مثابه‌ی «گل سرسبد» پرولتاریا، نه به مثابه‌ی طبقه‌ای انگلی که مارکس آن را دست‌مایه‌ی تمسخر قرار می‌داد. [۴]

«طبقه‌ی کارگر اساساً مفهومی محدود مبتنی بر مستثنی کردن است. طبقه‌ی کارگر، در محدودترین معنایش، فقط به کارگران صنعتی ارجاع دارد و بنابراین، همه‌ی طبقات کارگر دیگر را از دایره‌ی شمول این طبقه خارج می‌کند. طبقه‌ی کارگر در وسیع‌ترین معنایش عبارت است از همه‌ی کارگران مزدی و بنابراین کارگران غیرمزدی گوناگون را از دایره‌ی شمول طبقه‌ی کارگر بیرون می‌گذارد.» (انبوه، ص. ۱۰۵) [۵]

درست به این دلیل که انبوهه بر «مستثنی کردن» متکی نیست، یک مفهوم پست‌مدرن (یا حتی «بدیل مدرن» {altermodern}) نیز هست؛ یعنی، اصلاً یک مرکز مقاومت هستی‌شناختی ندارد.

هارت و نگری به پتانسیل انقلابی گروه‌هایی که معمولاً از سوی رویکردهای مارکسیستی سنتی به حاشیه رانده شده‌اند علاقه وافری نشان می‌دهند، و به گروه‌های که از نظر بسیاری از آنارشیست‌ها از باکونین به این سو مهم تلقی شده‌اند. از نظر هارت و نگری، «تهی‌دستان» می‌توانند حقیقتاً انقلابی باشند. هارت و نگری این گونه می‌نویسند: «این طبقات در حقیقت در تولید اجتماعی گنجانده شده‌اند ... تهی‌دستان صرفاً قربانی نیستند بلکه عاملیت‌های قدرتمندی هستند ... آن‌ها بخشی از مدارهای تولید اجتماعی و زیست‌سیاسی هستند.» (هارت و نگری، انبوهه، ص. ۱۲۹) «لمپن‌پرولتاریا» همانا «دگر» ارتجاعی پرولتاریا نیست، بلکه عنصر سازنده‌ی آن است.

به این نظرات می‌توان نقدهایی وارد کرد، به برخی از این نقدها در ادامه خواهم پرداخت. فعلاً در جا باید به این نکته اشاره کرد که درک این امر همچنان دشوار است که چگونه می‌توان انبوهه را عرصه‌ی دگرگونی احتمالی کلیت زیست اجتماعی دانست. یعنی، بدون طرحی هژمونیک که بیکاران، کارگران جنسی، کارگران خدماتی، کارگران مادی و غیرمادی و نیز لمپن‌پرولتاریا، مهاجران و ساکنان بومی را گرد هم آورد، درک این که چگونه می‌توان چالشی معنادار در برابر قدرت دولت سرمایه‌داری به وجود آورد دشوار است. در واقع، این نکته که هارت و نگری از درگیری با شکل دولت اجتناب می‌کنند به این معناست که سیاست مقاومت پیشافیگوراتیو [۶] آنان همواره محدود خواهد ماند.

پادقدرت، جنبش‌های اجتماعی جدید و رسانه‌های جدید

همان‌طور که دیدیم، غیرمادی بودن - و مادی بودن - کار از دیدگاه هارت و نگری را باید در یک زمینه‌ی جهانی درک کرد که در آن قدرت دولت‌ملت‌ها پیوسته در حال زوال است. «امپریالیسم» به پایان رسیده است. امپراطوری اعمال قدرت خود را - به طور بالقوه - به همه‌ی وجوه سوژکتیویته‌ی انسان گسترش می‌دهد. سرمایه‌داری دیگر در مرزهای محل کار متوقف نمی‌شود (اما به شیوه‌ی مهمی فرایند کار را به همه‌ی وجود جامعه گسترش می‌دهد). دولت در بهترین حالت روشی نابسندیده برای تنظیم جریان سرمایه است (و هارت و نگری معتقدند زنجیری غیرضروری بر پای تکامل یک زیست‌قدرت ضدسرمایه‌دارانه است). سلطه‌ی سرمایه اینک در سطح جهانی اتفاق می‌افتد. (از این نظر هارت و نگری مشتاقانه خواهان افول هژمونی ایالات متحده هستند.) و در این زمینه، شکل‌های متمرکز سازماندهی منسوخ شده‌اند. آن‌گونه که جوریس (۲۰۰۵) در بحث خود درباره‌ی جنبش‌های اجتماعی نوین اشاره کرده است، «شیوه‌ی جدیدی

برای اعمال سیاست» وجود دارد، سیاست جدیدی مبتنی بر شبکه‌ها و نه بر سلسله‌مراتب. جوریس می‌نویسد:

«در حالی که منطق فرماندهی محور احزاب و اتحادیه‌های چپ در به‌خدمت‌گرفتن اعضا، گسترش استراتژی‌های یکپارچه، نمایندگی سیاسی از طریق ساختارهای عمودی، و تلاش بر کسب هژمونی سیاسی استوار است، سیاست‌های شبکه‌محور مستلزم خلق فضاهای چتری گسترده است که در آن سازمان‌ها، کلکتیوها و شبکه‌های متنوع حول نشانگان مشترکی گرد هم می‌آیند و خودمختاری و خاص‌بودگی‌شان را حفظ می‌کنند. هدف نه‌سربازگیری {برای احزاب و اتحادیه‌ها} بلکه گسترش افقی و افزایش «اتصال» از طریق مفصل‌بندی جنبش‌های متنوع با ساختارهای اطلاعاتی منعطف غیرمتمرکز به منظور دستیابی به حداکثر همکاری و برقراری ارتباط است.» (جوریس، ۱۹۹۵: ص ۱۹۸).

درحقیقت جوریس به یک «هکتویسیت» [۷] استناد می‌کند که می‌گوید: «ما ... از طریق جنبش‌های اجتماعی ... در حال ایجاد پادقدرتی ناشناس و خلق بدیل‌های خودمان هستیم ... بدون این‌که منتظر دولت‌ها بمانیم ... و به دیگران هم کمک می‌کنیم که بدیل‌های خود را بیابند.» (به نقل از جوریس، ۲۰۰۵، ص ۲۰۵)

نگری در مقاله‌ی اخیر خود ادعاهای جالبی را درباره‌ی پتانسیل دموکراتیک «نت» (Net) به مثابه‌ی فضایی بالقوه دموکراتیک برای مداخله‌ی رادیکال مطرح می‌کند، فضایی که به‌طرز چشمگیری برخی باورهای رویکرد لنینیستی به سازماندهی را برمی‌اندازد. از این‌روست که نگری درباره‌ی این موضوع می‌نویسد که چگونه زاپاتیسم «جنبش را به نت وارد کرد». نگری برای روشن کردن منظورش می‌گوید:

«این سخن به این معناست که جنبش دیگر هویت‌محور و/یا کاریزماتیک نیست، بلکه زبانی و ریزوماتیک [۸] است. این حرف به این معناست که دیگر فقط با تکنیک‌هایی که واکنش نشان می‌دهند روبه‌رو نیستیم، و اجماع به امر مشترک بدل می‌شود. به این معناست که اهداف و زمان‌ها مشترکاً برساخته می‌شوند. با این وجود من درباره‌ی به کار بردن کلمه‌ی «اشتراکی» {collective} تردید دارم و شاید در این‌جا هنوز نادرست باشد: اهداف به واسطه‌ی دیالوگ، به واسطه‌ی مشارکت {participation} برساخته می‌شوند و این به آن معناست که انبوهه به سوژه‌ی جنبش بدل می‌شود.» (نگری، ۲۰۰۸، صص ۸۷-۸۸)

در این‌جا می‌توان این سخنان را با اثر نائومی کلاین مقایسه کرد. کلاین درباره‌ی اعتراضات ۲۰۰۱ سیاتل این‌گونه می‌نویسد:

«به لطف نت، بسیج‌های مردمی می‌توانند بوروکراسی نامتراکم و سلسله‌مراتب حداقلی را به نمایش بگذارند؛ توافق‌های اجباری و مانیفست‌های سفت‌وسخت کم‌رنگ می‌شوند، و در عوض با یک فرهنگ لحظه‌ای، با ساختارهای آسان‌گیر و گاهی تبادل مهارت‌شدنی اطلاعات جایگزین می‌شوند ... آنچه در خیابان‌های سیاتل و واشنگتن پدیدار شد مدلی از کنشگری بود که مسیرهای اندام‌وار، غیرمتمرکز و از درون پیوسته‌ی اینترنتی را بازتاب می‌داد - اینترنت دوباره به زندگی بازگشته است.» (کلاین، ۲۰۰۱: ص ۲۰)

نگری تا حدودی معتقد است که نت در حال تغییر شیوه‌ی اعمال سیاست است. با این حال او می‌نویسد: «شکل خوبی از نت وجود دارد اما همزمان شاهد رازآمیزسازی نت هم هستیم. در واقع نت جایی است که در آن پیام‌های تبلیغاتی و ویروس‌های ایدئولوژیک هم یافت می‌شود؛ هرچه پیچیدگی آن بیش‌تر می‌شود، از زباله بیش‌تر پر می‌شود. مقادیر زیادی از چیزهای منفی وجود دارد که نوآوری‌های حقیقی را از دسترس خارج می‌کند.» (نگری، ۲۰۰۸: ص ۸۸)

دست کم از این نظر، هارت و نگری به آرمان‌شهرباوری تکنولوژیک اعتقادی ندارند. نت، مانند هر فضای سیاسی دیگر، عرصه‌ی رقابت است. فقط نیروهای «رادیکال» در این فضا حضور ندارند، بلکه نیروهای ارتجاعی هم هستند؛ فقط کمونیست‌ها - در معنایی که مدنظر مارکس و نگری است - حضور ندارند، بلکه نظریه‌پردازان توطئه و غیره هم هستند. و آنچه در استدلال نگری و هارت اهمیت زیادی دارد این است که فضای «مشترک» نت پیوسته از سوی جنبش‌های انباشت سرمایه و کالایی‌سازی تحلیل می‌رود.

نگری و هارت در جای دیگری این نکته را روشن می‌کنند:

«خصوصی‌سازی «کمون‌های» الکترونیک به مانعی در برابر نوآوری‌های آینده بدل شده است. از آن‌جا که ارتباطات بنیان تولید است، پس خصوصی‌سازی بلافاصله خلاقیت و بارآوری را با مانع روبه‌رو می‌سازد ... مالکیت خصوصی دانش و اطلاعات تنها مانع بر سر راه ارتباطات و همیاری براساس نوآوری علمی و اجتماعی است.» (نبوهه، ص ۱۸۶)

پتانسیل پیشرفت دانش - در تضاد با کسانی که «بنگاه» را عامل اصلی ترغیب پیشرفت انسانی می‌دانند - از طریق اقدامات اجتماعی واقع در کمون‌ها بهتر تسهیل می‌شود. و به وضوح مسئله‌ی دانش سیاسی درباره‌ی دانش علمی صدق می‌کند. ما فقط نیاز داریم که به خود یادآوری کنیم که چگونه بنگاه‌های بین‌المللی عظیم خبری - همراه با صنعت سرگرمی که بسیار گسترده‌تر است - فضای بحث‌های انتقادی

سیاسی را تحلیل برده است، «اخبار» در حال جذب شدن در «برنامه‌های سرگرمی» است». (نک. وین، ۲۰۰۳)

اگر به موضوع مداخله‌ی سیاسی رادیکال بازگردیم، تأملات هارت و نگری درباره‌ی «بهار عربی» ۲۰۱۱ جالب توجه است. آن‌ها می‌نویسند:

«سازماندهی این شورش‌ها شباهت زیادی دارد به آنچه به مدت یک دهه در دیگر نقاط جهان شاهدش بودیم، از سیاتل تا بوئنوس آیرس و جنووا و کوچابامبای بولیوی: شبکه‌ای افقی که هیچ رهبر اصلی واحدی ندارد. نهادهای اپوزیسیون سنتی می‌توانند در این شبکه مشارکت کنند اما نمی‌توانند آن را هدایت و مدیریت کنند. ناظران خارجی از آغاز شورش‌های مصر کوشیده‌اند که رهبری این شورش‌ها را مشخص کنند ... آن‌ها می‌ترسند که اخوان المسلمین یا ارگان دیگری کنترل رویدادها را به دست بگیرد. آنچه درک نمی‌کنند این است که انبوهه می‌تواند بدون مرکزی — که تحمیل یک رهبر یا همکاری یک شکل سنتی می‌تواند قدرت‌ش را تضعیف کند — خود را سازماندهی کند.» (گاردين، مارس ۲۰۱۱)

و نکته‌ای که برای دغدغه‌های این مقاله اهمیت ویژه‌ای دارد این است که هارت و نگری می‌نویسند: «رواج ابزارهای شبکه‌های اجتماعی مانند فیسبوک، یوتیوب، توییتر در این شورش‌ها علایم این ساختار سازمانی هستند نه علت آن. این‌ها شیوه‌های بیانِ مردمانی هوشمند هستند که قادرند از ابزارهایی که در اختیار دارند برای سازماندهی مستقل استفاده کنند.» (گاردين، مارس ۲۰۱۱)

این نقل قول آخر به طور ویژه از این جهت شایان توجه است که ضرورتاً با دیگر جنبه‌های اندیشه‌ی هارت و نگری مطابقت دقیق ندارد. زیرا هارت و نگری دست کم از کتاب *امپراطوری* تا کتاب *ثروت مشترک* معتقد بودند که نیروهای تکنولوژیک - اطلاعاتی‌سازی و غیره - نقشی دگرگون‌کننده در ایجاد سوپرتکیویته‌ها دارند. «عقل عمومی» صرفاً عقلی نیست که تکنولوژی‌های پیرامون خود را در چالش‌های سیاسی‌ای که با آن‌ها روبه‌رو می‌شود به کار می‌گیرد، عقل عمومی تا حد زیادی محصول آن تکنولوژی‌هاست. از این رو، برای مثال، هارت و نگری می‌نویسند:

«عقل عمومی هوشی اجتماعی و جمعی است که به واسطه‌ی انباشت دانش، تکنیک‌ها و دانش فنی به وجود می‌آید. بنابراین ارزش کار از طریق تصاحب و استفاده‌ی آزادانه از نیروهای مولد جدید توسط یک نیروی کار مشخص و جهانی جدید، محقق می‌شود.» (هارت و نگری، *امپراطوری*، ص ۳۶۴)

هر تنشی هم در اینجا وجود داشته باشد، باز هم مفهوم عقل عمومی بر برداشت گسترده‌تری از کمون‌های هوشمند استوار است، یعنی به‌رغم آلودگی‌ها و کژدیسی‌های گوناگون آن، یک عرصه‌ی مشترک ممکن (مجازی یا غیر آن) «فراسوی» تحمیل قانون «سنجش» می‌تواند وجود داشته باشد.

هارت و نگری میان کار «فراسوی سنجش» و کار «خارج از سنجش» (امر سنجش‌ناپذیر) تمایز قائل‌اند. آن‌ها می‌نویسند:

«خارج از سنجش بودن به معنای امکان‌ناپذیر بودن محاسبه و تنظیم تولید توسط قدرت در یک سطح جهانی است، اما فراسوی سنجش بودن ناظر به حیاتی بودن زمینه‌ی تولید، تجلی کار به مثابه‌ی میل، و ظرفیت آن برای ساختن بافتار زیست‌سیاسی امپراطوری از پایین است.»
(امپراطوری، ص. ۳۵۷)

بنابراین کار «فراسوی» سنجش عرصه‌ای است که در آن آینده‌ی بدیل احتمالی می‌تواند به وجود آید. این قلمروی است که در آن شرکت‌کنندگان فعال از کالایی شدن امتناع می‌کنند. می‌توان به نمونه‌های جالبی از این موضوع در فضای رسانه‌های جدید بدیل که در بالا ذکر شد اندیشید؛ به این که چطور در فضای مجازی، مقاومت‌های متنوعی می‌تواند شکل بگیرد، شکل‌های زیبایی‌شناختی جدیدی می‌توانند تجربه شوند، و در کوران حوادث همان‌گونه که آشکار شده‌اند به فراموشی سپرده شوند. بار دیگر جوریس چگونگی آن را توضیح می‌دهد:

«مرکز رسانه‌های مستقل {Indymedia} از یک منطق شبکه‌ای گسترده تشکیل شده است زیرا به عنوان یک نرم‌افزار مبتنی بر انتشار آزاد به کنشگران اجازه می‌دهد به طور مستقل روایت‌های خبری خود را درباره‌ی کنش‌های مشخص، کارزارهای در جریان، و موضوعات ریشه‌ای ایجاد، ارسال و منتشر کنند. انتشار آزاد سلسله‌مراتب بی‌چون‌وچرایی را که نویسنده و مصرف‌کننده را از هم جدا می‌کند وارونه می‌کند، کاربردهای مردم‌پایه را برای مشارکت آزادانه در فرایند تولید تقویت می‌کند ... دسترسی آزاد و دموکراسی مستقیم در ساختار معماری شبکه‌ی مرکز رسانه‌های مستقل حک شده است.» (جوریس، ۲۰۰۵، ص. ۲۰۲)

بنابراین دسترسی آزاد به طرق متعددی آنتی‌تز رسانه‌های خبری کالایی‌شده است که به طور سنتی نقشی محوری در تداوم هژمونی ایدئولوژیک داشته‌اند - آنچه آلتوسر آن را دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت (ISAs) می‌نامید.

در این جا لازم است برخی دیدگاه‌های انتقادی را مطرح کنیم.

آثار هارت و نگری از این نظر که به سهولت، بسیاری از فرض‌های افرادی را که هلد (۲۰۰۰) «ابرگلوبالیست‌ها» می‌نامد، پذیرفته‌اند، مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. «عصر اطلاعات» چه خوشمان بیاید چه نیاید، همراه ماست. طبعاً «به هم پیوستگی درونی» جهانی شدن ما را گرد هم آورده است، اما بنا به نظر هارت و نگری این امر ما را درون چارچوب باز امپراطوری با هم متحد می‌کند.

این پذیرش کلی انگاره‌های اصلی استدلال‌های ابرگلوبالیست‌ها، نشان از پس‌زمینه‌ی دیدگاه‌های هارت و نگری درباره‌ی ظرفیت دموکراتیک نت است. یعنی، با وجود این که می‌توان برای شماری از گفته‌های آنان اعتبار زیادی قائل شد، فحوای کلی استدلال نگری و هارت احتمالاً این است که به راحتی ظرفیت‌های آرمان‌شهری شکل‌های تکنولوژیک را می‌پذیرند.

ارجاع هارت و نگری به توییت‌ر و مای‌اسپیس را در نظر بگیرید. به نقش این تکنولوژی‌ها در تلاش‌های اوباما در جهت بسیج گروه‌های پیش‌تر به حاشیه رانده‌شده برای ورود به مبارزه‌ی انتخاباتی علیه راست جمهوری خواه بسیار پرداخته شده است. و درباره‌ی نقش توییت‌ر در «جنبش سبز» ناموفق در ایران، و بهار عربی، که موفقیت‌آمیزتر بود، نیز بسیار سخن گفته شده است. اما از جنبه‌ی دیگری هم می‌توان به این موضوع نگریست.

نخست، گوگل، مای‌اسپیس و توییت‌ر خود شکل‌های تکنولوژیک بسیار کالایی‌شده‌ای هستند که با نیروی تبلیغات هدایت می‌شوند و سود در آن حرف اول و آخر را می‌زند. به این معنا، اشتباه است اینترنت را فضایی اشتراکی تلقی کنیم که باید از آن در برابر منطق انباشت دفاع کرد، حال آنکه این فضا کاملاً در دل همین منطق جای دارد. این سخن به این معنا نیست که این «زیست‌قدرت» کالایی‌کننده هیچ فضایی برای مقاومت باقی نمی‌گذارد؛ از این نظر دیدگاه هارت و نگری تا حدودی درست است که فضای زیست‌قدرت فضای زیست‌سیاست هم هست. اما، ما باید همچنین ادعان کنیم که سرمایه تا حد قابل توجهی قادر به شکل‌دهی به این فضا است، و بنابراین «امر رادیکال» را به «امر حاشیه‌ای» و در حقیقت «امر رادیکال» را کالایی می‌کند. نائومی کلاین (۲۰۰۱) می‌نویسد:

«بی‌شک، همه‌ی این صحبت‌ها درباره‌ی تمرکززدایی، سلسله‌مراتب بسیار واقعی را پنهان می‌کنند، سلسله‌مراتبی مبتنی بر این که چه کسانی مالکیت این شبکه‌های کامپیوتری، که متصل‌کننده‌ی کنشگران به یک‌دیگر هستند، را در اختیار دارند و این شبکه‌ها را درک و کنترل می‌کنند - یعنی همان چیزی که جس هیرش، یکی از بنیان‌گذاران شبکه‌ی کامپیوتری آنارشیستی ارتباطات تائو {Tao Communications} آن را ادهاکراسی [۹] عجیب و غریب می‌نامد.» (ص. ۲)

تخصص را می‌توان از مالکیت جدا کرد؛ تلاش‌های زیادی برای وحدت این دو از طریق انقلاب تکنولوژیک انجام شده است. کسانی که تخصص لازم را دارند به عنوان گذرگاه‌های اطلاعاتی عمل می‌کنند و در نتیجه می‌توانند درون یک سازمان جایگاه‌های اقتدار مطلوب را پیدا کنند. اما با توجه به نیاز به حجم فزاینده‌ی سرمایه‌گذاری‌های کلان سرمایه‌همچنان هدایت‌گر اصلی است و به خوبی از این منافع استراتژیک آگاهی دارد.

دوم، نگرش توییتر و فیسبوک به آزادی بیان در بهترین حالت پرابهام است. آن‌ها به عنوان یک شرکت، تمایلی به پیوستن به سازمان **ابتکار شبکه‌ی جهانی (GNI)** [۱۰] نداشتند، ابتکاری که دغدغه‌اش قرار دادن آزادی اینترنت بر زمینه‌ی وسیع‌تری از حقوق بشر است. (نک. موروزف، ۲۰۱۱). موروزف می‌نویسد:

«توییتر و فیسبوک از پیوستن به سازمان ابتکار شبکه‌ی جهانی خودداری کردند که خشم چندین سناتور آمریکایی را برانگیخت، اما همه‌ی این‌ها در تصویر عمومی‌ای که از این شرکت‌ها وجود دارد بازتاب نیافت. و مدیران این شرکت‌ها حق دارند نگران نباشند. هرچه باشد آنان دوستانی در دولت ایالات متحده دارند؛ به مهمانی‌های شام خصوصی وزارت امور خارجه دعوت می‌شوند و در تورهای عجیب و غریب در کشورهای مثل عراق، مکزیک، و روسیه شرکت می‌کنند تا وجهه‌ی ایالات متحده را در جهان تقویت کنند.» (موروزف، ۲۰۱۱، ص. ۲۳)

درباره‌ی رابطه‌ی گوگل با حکومت چین نیز حرف‌های زیادی گفته شده است!

سومین نکته - که به این بحث مربوط است - استفاده‌ی هژمونیک دولت‌ملت‌ها از این تکنولوژی‌های رسانه‌ای است. موروزف (۲۰۱۱) توجه زیادی به این موضوع داشته است. بحث موروزف درباره‌ی انقلاب نافرجام ایران [۱۱] در این زمینه نیازمند توجه ویژه است. او توجهات را به این نکته جلب می‌کند که چگونه سازمان سیا نقشی فعال در «ترغیب» اپوزیسیون ایرانی ایفا کرد، و چگونه بخش زیادی از این «توییت کردن‌ها» از خارج از ایران انجام می‌شد. او خاطرنشان می‌کند که در آن زمان تا چه میزان این «آرمان‌شهرگرایی سایبری» آشکارا از سوی کارگزاران دولت آمریکا ترویج می‌شد، که گاه تاثیراتی کاملاً مخرب بر جنبش‌هایی داشت که این کارگزارها ادعای حمایت از آن‌ها را داشتند. (چه کسی می‌تواند بگوید که دولت دیگر اهمیت خود را از دست داده است؟)

اما در این‌جا باید کمی احتیاط به خرج داد؛ گرچه واقع‌گرایی موروزف برای تصحیح افراط در آرمان‌شهرگرایی سایبری مفید است - یعنی، {توجه به این نکته که} دیدگاه هارت و نگری مبنی بر این

که «این‌ها شیوه‌های بیانِ مردمانی هوشمند هستند که قادرند از ابزارهایی که در اختیار دارند در جهت سازماندهی مستقل خود استفاده کنند» (هارت و نگری، ۲۰۱۱)، جنبه‌ی دیگری هم دارد - اما این واقع‌گرایی در برخی مواقع به نوعی بدبینی افراطی فرو می‌غلطد. به همین ترتیب، گرچه پذیرش این نکته ضروری است که مراکز قدرت اصلی نت به هیچ‌وجه دموکراتیک نیست - و از این نظر نت را نمی‌توان چندان هم «غیر متمرکز» به شمار آورد - اما نباید ظرفیت آفریننده‌ی کسانی را که هدفشان دگرگون کردن این مراکز است نیز دست‌کم گرفت.

هژمونی

همان‌طور که دیدیم، تعبیر هارت و نگری از سیاست تاحدودی متفاوت از تصور معمول از این فعالیت/فرایند است. «سیاست جدید» هارت و نگری مفهومی پست‌مدرن (یا اگر بخواهیم از اصطلاح خود آن‌ها استفاده کنیم، مفهومی «بدیلِ مدرن») است. هارت و نگری درباره‌ی بدیلِ مدرن بودن این گونه می‌نویسند:

«بنابراین بدیلِ مدرن بودن نه فقط مستلزم پیوستن به تاریخ طولانی مبارزات ضد‌مدرن است، بلکه از دیالکتیک صلب میان اقتدار مدرن و مقاومت ضد‌مدرن نیز می‌گسلد. در این گذار از ضد‌مدرن بودن به بدیلِ مدرن بودن، درست همان‌طور که سنت و هویت دگر‌دیسه می‌شوند، مقاومت هم معنای دیگری به خود می‌گیرد، و اینک خود را وقف ساختن بدیل‌ها می‌کند.» (ثروت مُشترک، ص. ۱۰۶-۱۰۷)

بنابراین همان‌طور که در جای دیگری دیدیم، ایده‌ی نیروی انقلابی تکین، که علیه قدرت دولت یکپارچه مبارزه می‌کند، به اشتباه درک شده است، زیرا همان‌طور که فوکو معتقد است، ما «سر اقتدار را قطع کرده‌ایم».

همان‌طور که پیش‌تر دیدیم، هارت و نگری - برخلاف استدلال نویسندگانی چون دی (۲۰۰۵) - جایگاه خاصی را که مارکس (و اغلب مارکسیست‌های پس از او) برای طبقه‌ی کارگر سنتی قائل بود تقریباً به طور کامل با انبوهه جایگزین کرده‌اند. انبوهه عبارت است از همه‌ی کسانی که (به طور مثبت؟) از قانون جهانی امپراطوری سرمایه امتناع می‌کنند.

اما، این تفسیر کانون‌زدوده از عاملیت انقلابی با «چالش‌های» معینی روبرو است، اما همچنین واجد «فرصت‌های» معینی نیز هست. همان‌طور که کلاین (۲۰۰۱b) در رابطه با سیاست جنبش‌های اجتماعی نوین استدلال می‌کند:

«یکی از نقاط قوت مهم این مدل سازماندهی لیسِه فرِ {laissez-faire} [۱۲] این است که کنترلش به طرز خارق‌العاده‌ای دشوار است، عمدتاً به این علت که با اصول سازماندهی نهادها و شرکت‌هایی که هدف گرفته است، بسیار متفاوت است. این مدل در مقابل مرکزگرایی شرکت‌ها، ماریپیچی از چندپارگی‌ها را پیشنهاد می‌دهد، پاسخش به جهانی‌سازی نوعی از محلی‌گرایی ویژه‌ی خودش است، و انسجام و جمود قدرت را با پراکنش رادیکال قدرت پاسخ می‌دهد.» (کلاین، ۲۰۰۱b، ص.۳)

این از بسیاری جهات همان منطقی است که مارکسیست‌های «قدیمی» اغلب «خودانگیخته‌گرایی» {spontaneism} می‌نامیدند. لنین در اظهارنظری معروف در کتاب **چه باید کرد؟** بر این نکته پافشاری کرده است که اگر طبقات کارگر به عقاید خود رها شده باشند قادر به ایجاد آگاهی سیاسی انقلابی نیستند؛ بلکه در دایره‌ای محدود یا «اکونومیسم» گرفتار و محصور می‌مانند. البته، این روایت فوق‌تمرکزگرانه از سازماندهی توسط لنین، در بیرون و درون سنت مارکسیستی به نقد کشیده شده است. رزا لوکزامبورگ – در همان زمان مطرح شدن این مدل – معتقد بود که چنین مدلی محکوم به شکست است (گرچه برخلاف چیزی که گاهی ادعا می‌شود نقد لوکزامبورگ نقدی ضدلنینیستی نبود).

(بد نیست به طور خلاصه درباره‌ی اظهارات هارت و نگری درباره‌ی لنینیسم تأمل کنیم. «نگری می‌نویسد لنینیسم «زبان میانجی» جنبش انقلابی بود – «طبقه» بدون استفاده از آن هیچ پیشرفتی نمی‌توانست داشته باشد. اما نگری به هیچ‌وجه از موضع ارتدوکس با لنینیسم مواجه نمی‌شود. به نوعی به نظر می‌رسد که نگری شکلی استراتژیک از لنینیسم را می‌پذیرد. اما در عین حال او به عنوان یک اتونومیست برجسته تمایل به رد روایت سوپژکتیویته‌ی انقلابی دارد، روایتی که لنینیسم نمونه‌ی سنخ‌نمای آن بود. شاید از نظر نگری اصطلاح «لنینیسم» معادلی بود برای ویژگی‌های بافتار سیاست انقلابی در روسیه اوایل قرن بیستم، اما کاربست آن – دست‌کم – برای دهه‌ی ۱۹۶۰ دیگر ممکن نیست. (نک. بیتس، ۲۰۰۹). (در واقع، نگری خود تلاش می‌کند که آثار لنین را به دو مرحله تقسیم کند، به این معنا که در کتاب **دولت و انقلاب** شاهد فاصله‌گیری چشم‌گیری **از چه باید کرد؟** هستیم.) نگری در مقاله‌ی جالب اخیرش، از معاصر بودن لنین دفاع کرده است و می‌نویسد «نه فقط باید اندیشه‌ی لنین با گرایشی تفسیرمحور دوباره ارزیابی شود، بلکه همچنین باید دوباره – همان‌گونه که بود – در چارچوب جدیدی "فراتر از لنین" قرار گیرد.» (نگری، ۲۰۰۹، ص.۲۹۹)

به گمان من در دیدگاه‌های گرامشی می‌توان روش‌هایی برای پرداختن به برخی از موضوعات بالا در زمینه‌ای معاصر یافت.

لاکلائو و موفه دو تن از نویسندگانی هستند که تلاش کرده‌اند اندیشه‌های گرامشی را برای رسیدن به درکی معاصر از امر سیاسی – به ویژه مفهوم هژمونی سیاسی – به کار گیرند. آن‌ها در این مسیر، فلسفه‌ی درون‌ماندگار نگری و هارت را – و باید اشاره کرد که سنت مارکسیستی را هم – به نقد می‌کشند. لاکلائو می‌نویسد:

«هر «انبوهه» از طریق کنش سیاسی ساخته می‌شود – که پیش‌فرض آن تضاد و هژمونی است ... علت این که هارت و نگری حتی این مسئله را برای خود مطرح نمی‌کنند، از این قرار است که از نظر آنان وحدت انبوهه از تراکم خودجوش کثرت کنش‌ها به وجود می‌آید که نیازی به مفصل‌بندی ندارند.» (لاکلائو، ۲۰۰۴، ص. ۲۶).

همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره کردیم، در حالی که در اندیشه‌های نگری و هارت تاحدودی عناصری از آرمان‌شهرگرایی مرتبط با نت وجود دارد، موفه در برخی از آثار متأخرتر خود درباره‌ی ظرفیت انقلابی رسانه‌های جدید با تردید بیش‌تری سخن می‌گوید. او در مصاحبه‌ای گفته است:

«رسانه‌ها نقشی مهم در حفظ و تولید هژمونی دارند اما هنوز می‌توان چیزهایی را به چالش کشید. هر هژمونی را می‌توان به چالش کشید ... مهم است که تاکید کنیم که هنوز تاحدودی تنوع رسانه‌ای وجود دارد؛ راه‌هایی هست که این جنگ موضعی حتی درون (برخی از) رسانه‌ها رخ دهد ... این رسانه‌ها همگی قدرتمند نیستند و هنوز راهی وجود دارد که بتوان هژمونی را به چالش کشید.» (موفه، ۲۰۰۸، ص. ۹۶۶)

موفه ادامه می‌دهد:

«کوتاه سخن آن‌که، من گمان نمی‌کنم که رسانه‌های جدید بتوانند به طور خودکار به ایجاد فضای عمومی متضاد کمک کنند. و به نظر من موضوع دموکراسی همین است.» (موفه، ۲۰۰۸، ص. ۹۶۶)

بی‌شک از نظر اوفه این استدلال که، در این بستر، نیروهای تکنولوژی مجازی را می‌توان هدایت‌گر به‌شمار آورد، صرفاً جایگزین کردن یک شکل از جبرگرایی با شکلی دیگر است. در عوض، ایده‌آل دموکراتیک – که در اسلوبی مجادله‌ای درک می‌شود – نوک پیکان واکاوی موفه را تشکیل می‌دهد. این یک ایده‌آل دموکراتیک «رادیکال» است. لاکلائو و موفه می‌گویند:

«در تقابل با پروژه‌ی ساخت یک جامعه‌ی سلسه‌مراتبی جدید، بدیل چپ باید از این قرار باشد که خود را به‌تمامی در متن انقلاب دموکراتیک و گسترش زنجیره‌ای از هم‌ارزی‌ها میان مبارزات مختلف علیه ستم قرار دهد.» (لاکلائو و موفه، ۱۹۸۵، ص. ۱۷۶)

مفصل‌بندی هژمونیک — که از طریق آن بتوان روابطی «هم‌ارز» میان شکل‌های به‌ظاهر متنوع، و متضاد مبارزه برقرار کرد — مکانیسمی است که از طریق آن هژمونی برساخته می‌شود. از نظر لاکلاو و موفه امر سیاسی (همانند امر اجتماعی در اندیشه‌های پیشین آنان) بی‌ثبات است؛ و تنها از طریق اعمال سیاست می‌تواند تاحدودی باثبات شود. خودانگیخته‌گرایی (چنانکه در خصوص جامعه صدق می‌کند) امری «غیرممکن» است.

معضلات مهمی در رویکرد لاکلاو و موفه وجود دارد. به ویژه، نقد آنان به «تقلیل‌گرایی اقتصادی» در نهایت به برداشتی از امر سیاسی به مثابه‌ی جریانی آزاد از تفاوت‌های دلخواهی می‌انجامد، به گونه‌ای که استراتژی هژمونیک سوسیالیستی را که — دست‌کم در آثار پیشین‌شان — به آن گرایش داشتند مسئله‌دار می‌کند (نک. گراس، ۱۹۸۹). به طور خلاصه، این مفهوم رادیکال دموکراسی تا چه میزان می‌تواند از نیروی روشنگر برخوردار باشد؟ در این جاست که به گمان من حرکت به سمت گرامشی ممکن است مفید باشد.

با توجه استراتژیک به آثار گرامشی، شاید بتوانیم دست به مفهوم‌پردازی روابط میان تکنولوژی‌های جدید رسانه‌ای، سیاست رادیکال و مبارزه برای هژمونی بزنیم. گرامشی از نوع خام تقلیل‌گرایی اقتصادی اجتناب نمی‌کند (اگرچه باید خاطر نشان کرد که تفاسیر تقلیل‌گرایانه را اغلب «مغالطه‌ی پهلوان‌پنبه» [۱۳] می‌دانند)؛ گرامشی در نهایت انقلاب روسیه را انقلابی علیه **سرمایه‌ی** مارکس ارزیابی می‌کند. او در این ارزیابی، ایدئولوژی را در مرکز واکاوی خود قرار می‌دهد. بنابراین هژمونی به مثابه مکانیسمی درک می‌شود که از طریق آن منافع اجتماعی متفاوت در چارچوب محدودی یک بلوک تاریخی که به طور ویژه مفصل‌بندی شده است وحدت می‌یابند. اما گرامشی، برخلاف واکاوی جنبش اجتماعی دلخواهی در بحث دموکراسی رادیکال لاکلاو و موفه، بعد اقتصادی هژمونی را نادیده نمی‌گیرد. مختصر آن‌که، در رویکرد گرامشی یک تحلیل طبقاتی مشخص از بنیان‌های هژمونی وجود دارد — که اغلب در همین بحث تاریخی خاص ریشه دارد. از نظر لاکلاو و موفه، این شاید یک نقطه ضعف جبرگرایانه باشد — اما من آن را یک نقطه‌ی قوت واقعی قلمداد می‌کنم.

به چالش کشیدن موثر هر بلوک تاریخی هژمونیک مسلط، مستلزم واکاوی‌ای است که شرایط زیربنایی تاریخی ممکن شدن آن را در نظر بگیرد. بحث این نیست که ایده‌پردازی بی‌اهمیت است؛ بلکه ایده‌پردازی رابطه‌ای درونی — و در نتیجه رابطه‌ای ضروری — با اقتصاد دارد. (نک. اولمن، ۱۹۷۶؛ سایرز، ۱۹۸۴؛ سایر، ۱۹۸۷)

به موضوع رسانه‌های جدید و رابطه‌ی آن‌ها با سیاست بازگردیم — امکان‌هایی که این رسانه‌ها برای اشاعه‌ی شکل‌های رقیب هژمونی فراهم می‌کنند آشکار است. اما باید از آرمان‌شهرگرایی خام درباره‌ی این

موضوع پرهیزیم. همچنین اگر قرار است این رسانه‌های جدید در جهت برنامه‌ای پیشرو و ضد هژمونیک رادیکالیزه شوند، هر سیاست رادیکال چپ در وهله‌ی نخست باید خواستار نقد شکل‌های کالایی‌ای باشد که این رسانه‌های جدید به خود می‌گیرند.

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Knowledge Communities and Radical Politics: Interrogating Hardt and Negri, by David Bates.

Dr David Bates:

Principal Lecturer in Politics and International Relations

Canterbury Christ Church University, Kent

david.bates@canterbury.ac.uk

یادداشت‌ها:

- [۱] این مقاله نسخه‌ی اولیه‌ای است که برای تبادل نظر منتشر شده است.
- [۲] «بیش‌تر خدمات ... بر تغییرات مداوم اطلاعات و دانش استوار هستند. از آن‌جا که تولید کالاها و خدمات به هیچ کالای مادی و بادوامی منجر نمی‌شود، ما کار درگیر تولید را کار غیرمادی تعریف می‌کنیم - یعنی کاری که کالای غیرمادی تولید می‌کند، مانند خدمات، محصولات فرهنگی، دانش و ارتباطات.» (امپراطوری، ص. ۲۹۰)
- [۳] این که بگوییم کار غیرمادی در دیدگاه هارت و نگری بیش از پیش به شیوه‌ی پارادایمی کار در جوامع سرمایه‌داری پساصنعتی بدل می‌شود، با این اعتقاد که کار غیرمادی کاملاً به شکل هژمونیک کار بدل شده است تفاوت دارد. به دو دلیل. نخست آن که «کار غیرمادی همواره با شکل‌های مادی کار آمیخته است: برای مثال کارگران مراقبت‌های بهداشتی، وظایف عاطفی، شناختی و زبانی را همراه با وظایف مادی، مانند تمیز کردن تخت‌ها، تعویض پانسمان‌ها انجام می‌دهند.» (انبوهه، ص. ۱۰۹) به علاوه، هارت و نگری خاطرنشان می‌کنند که کار غیرمادی را همواره باید همزمان کار مادی هم دانست - یعنی کار غیرمادی «بدن‌ها و مغزهای ما را درست همانند کار جسمی درگیر می‌کند.» (انبوهه، ص. ۱۰۹)
- [۴] «تهی‌دستان خطرناک پنداشته می‌شوند، یا به لحاظ اخلاقی خطرناکند زیرا انگل‌های اجتماعی غیرمولد هستند - دزدها، روسپی‌ها، معتادان، و نظایر آن - یا به لحاظ سیاسی خطرناک هستند زیرا غیرمتشکل، غیرقابل پیش‌بینی و متمایل به ارتجاع هستند. در واقع، اصطلاح لمپن پرولتاریا [...] گاهی برای شیطانی نشان دادن کلیت تهی‌دستان به کار می‌رود. سرانجام برای تکمیل خوارشماری تهی‌دستان، اغلب آنان را صرفاً بقایای شکل‌های اجتماعی پیشاصنعتی به شمار می‌آورند، نوعی زباله‌ی تاریخی.» (هارت و نگری، انبوهه، ص. ۱۳۰)
- [۵] هارت و نگری این گونه ادامه می‌دهند: «مستثنی کردن دیگر شکل‌های نیروی کار از شمول طبقه‌ی کارگر بر این انگاره استوار است که تفاوت‌هایی میان، برای مثال، کارگران صنعتی مرد و کارگران بازتولیدی زن، میان کارگران صنعتی و کارگران روستایی، میان کارگران استخدام شده و بیکاران، و میان کارگران و تهی‌دستان وجود دارد.» (انبوهه، ص. ۱۰۵)

[۶] Pre-figurative politics. سیاست‌های پیش‌فایگوراتیو به استراتژی‌های سازمان‌یابی سیاسی به منظور طرح الگویی برای جامعه‌ی آینده و تغییر اجتماعی رادیکال اطلاق می‌شود که بر دموکراسی مستقیم و سازماندهی فراگیر، خودجوش و شبکه‌ای، و مخالفت با سازماندهی نماینده‌محور، متمرکز و سلسله‌مراتبی مبتنی هستند. در دوران معاصر جنبش اشغال وال استریت نمونه‌ی سرشت‌نمای سیاست‌های پیش‌فایگوراتیو تلقی می‌شود. (برای آشنایی بیشتر با این سیاست‌ها نک. <https://isreview.org/issue/92/reflections-prefigurative-politics> - م.

[۷] Hacktivist، واژه‌ای برگرفته از دو کلمه‌ی «هک» (Hack) و اکتیویست (Activist)، به کنشگران اینترنتی اطلاق می‌شود که با اهداف سیاسی و اجتماعی اقدام به هک یا ورود به سیستم‌های رایانه‌ای و سایت‌ها و شبکه‌های اینترنتی می‌کنند. این فعالان که از تکنیک‌های کامپیوتری به مثابه‌ی نوعی نافرمانی مدنی بهره می‌گیرند، بر مبنای اصولی چون آزادی بیان، حق دسترسی آزاد به اطلاعات یا عدالت اجتماعی و ... تلاش می‌کنند توجه افکار عمومی را به مسائل اجتماعی و سیاسی جلب کنند. هکتویست‌ها ممکن است به صورت فردی یا گروهی کار کنند. اقدامات گروه‌هایی چون وبسایت WikiLeaks و گروه Anonymous نمونه‌های معروفی از این دست کنش‌ها هستند. - م.

[۸] Rhizomatic، ریزوم (Rhizome) اصطلاحی است که توسط ژیل دلوز فیلسوف فرانسوی از زیست‌شناسی وارد فلسفه شده‌است. از دیدگاه او، ریزوم (زمین ساقه) نمایانگر وضعیت نمادین پسامدرنیسم است. دلوز و فلیکس گتاری با مقایسه‌ی شکل ظاهری درخت (که تقریباً عمودی و رو به بالا است) و ریزوم (که افقی و دراز کشیده روی خاک به هرسو پیش می‌رود) معتقدند تفکر ریزومی، هویتی شبکه‌ای، غیرسلسله‌مراتبی، چندگانه (نه یکپارچه) و متفاوت و متنوع (و نه متضاد) برای انسان مدرن به ارمغان آورده‌است. ریزوم همان‌طور که از شکل ظاهری‌اش هم پیداست، فاقد مرکز و رده‌بندی و بدون راهبر است و برخلاف درخت به‌طور نامحدود گسترش می‌یابد. گفته می‌شود دنیای اینترنت، تجسم فضای فکری ریزوماتیک است. - م.

[۹] Adhocracy، برگرفته از واژه‌ی اد-هاک (Ad-hoc) به معنای به‌یکباره، دفعتی، خودانگیخته، نوعی مدل سازمانی و نقطه‌ی مقابل بوروکراسی است. مدل سازمانی ادهاکراسی مدعی یک الگوی سازماندهی دینامیک و پیچیده، مبتنی بر ریسک‌پذیری و نوآوری است که جهت انجام ماموریت و نقش خود، خطوط بوروکراسی سنتی را قطع می‌کند. در این الگوی سازمانی کارکنان شرکت‌ها باید تشویق بشوند تا خلاقانه فکر کرده و ایده‌هایشان را روی میز بیاورند. شرکت‌هایی مانند گوگل، فیسبوک یا اپل نمونه‌هایی از شرکت‌ها با این مدل سازماندهی هستند. همچنین در مدل سازمانی ادهاکراسی تمرکز بر خارج و متمایزسازی است، ایده‌های جدید سازمان باید ارتباط مستقیمی با رشد بازار و موفقیت شرکت داشته باشند. - م.

[۱۰] (GNI) Global Network Initiative سازمانی غیردولتی است که دو هدف را دنبال می‌کند: جلوگیری از سانسور اینترنت توسط دولت‌های اقتدارگرا و محافظت از حقوق حریم خصوصی افراد در اینترنت. این سازمان توسط ائتلافی از شرکت‌های چند ملیتی، سازمان‌های غیرانتفاعی و دانشگاه‌ها حمایت مالی می‌شود. - م.

[۱۱] اشاره نویسنده در این جا به جنبش سبز است، نه انقلاب ۵۷. انقلاب (ولو نافرجام) تلقی کردن جنبش سبز ایران بی شک بسیار بحث برانگیز است. هر چند در موضوع مورد بحث تفاوتی ایجاد نمی کند. - م.

[۱۲] لسه فر، *Laissez-faire*، رویکردی اقتصادی است که طبق آن تراکنش میان افراد باید عاری از هرگونه دخالت حکومت باشد. لسه فر از مبانی فکری اقتصاد آزاد و لیبرالیسم کلاسیک محسوب می شود. لسه فر معمولاً در تقابل با برنامه ریزی مرکزی از سوی حکومت اقتدارگرا یا دخالت گری حکومت در جهت سوق دادن فعالیت های اقتصادی به جانب دلخواه حکومت به کار می رود. اما در حوزه ی سازمانی و مدیریتی، شیوه ی رهبری لسه فر مدعی کار تیمی و خودتنظیم گیری است. در سازمان هایی که با مدل لسه فر اداره می شوند تمامی تصمیمات از بالا گرفته نمی شود و مدیران در تصمیمات خرد دخالت نمی کنند و اختیاراتی به کارکنان برای اتخاذ تصمیمات داده می شود. کارکنان باید از خلاقیت و کار تیمی خود برای رسیدن به اهداف سازمان استفاده کنند. هدف مدل رهبری لسه فر این است که با فاصله گرفتن از مدل سنتی رهبری، و دادن استقلال نسبی، موجب ایجاد انگیزه، تحریک خلاقیت و تضمین وفاداری و مسئولیت پذیری کارکنان شود. - م.

[۱۳] مغالطه پهلوان پنبه یا مغالطه حمله به مرد پوشالی (به انگلیسی: *Straw man*) از مغالطه های مقام نقد است که شخص وقتی با مدعایی مخالف است و آن را نادرست می داند، برای نشان دادن نادرستی آن از راه غیرمنطقی مغالطه استفاده می کند؛ در مغالطه پهلوان پنبه هیچ گاه دلیل و برهانی ضد مدعای نخستین مطرح نمی شود، بلکه ناقد مدعایی را که قدرت نقد آن را ندارد، کنار می گذارد؛ یک مدعای سست و ضعیف را که توانایی نقد آن را دارد، به طرف مقابل خود نسبت می دهد و به جای رد کردن مدعای اصلی، به رد کردن این مدعای ضعیف می پردازد. (ویکی پدیا) - م.

منابع:

- Althusser, L., (1971) *Lenin and Philosophy*, London: Penguin.
- Bakunin, M. (1990a) *Statism and Anarchy*, M. Shatz, ed., Cambridge: Cambridge University Press. 13
- Bakunin, M. (1990b), *Marxism, Freedom and the State*, K. J. Kenafick, ed. and trans., London: Freedom Press.
- Bates, D. (2009) 'Reading Negri', *Critique*, 7:3, pp. 465-482.
- Bernauer, J. and Mahon, M. (1994) 'The Ethics of Michael Foucault', in G. Gutting (ed.), *The Cambridge Companion to Foucault* (Cambridge: Cambridge University Press,
- 141-158.
- Callinicos, A. (2001) 'Toni Negri in Perspective', *International Socialism*, 92, 33-61.
- Castells, M. (2000) *The Network Society*, Oxford: Blackwell.

- Cohen, G. A. (2000) *Karl Marx's Theory of History: A Defence*, Expanded Edition, Oxford: Oxford University Press.
- Day, J. F (2005) *Gramsci is Dead: Anarchist Currents in the Newest Social Movements*, London: Pluto.
- Foucault, M. (1979) *The History of Sexuality*, Volume One, London: Allen Lane.
- Foucault, M. (1980) *Power/Knowledge*, C. Gordon (ed), New York: Pantheon.
- Geras, N (1989) *Discourses of Extremity*, London: Verso.
- Giddens, A. (2002) *Runaway World: How Globalisation is Shaping Our Lives*, London: Profile Books.
- Gramsci, A. (1971) *Selections from Prison Notebooks*, London: Lawrence and Wishart.
- Gramsci, A. (1977a) 'The Revolution Against Capital', in Q, Hoare (ed) *Selections from Political Writings (1910-1920)*, London: Lawrence and Wishart, pp. 34-37.
- Hardt, M. (2005) 'Into the Factory: Negri's Lenin and the Subjective Caesura (1968-1973)', in T. S. Murphy and A-K Mustapha (eds) *The Philosophy of Antonio Negri: Resistance in Practice*, London: Pluto, pp. 7-37.
- Hardt, M. and Negri, A. (2000) *Empire*, Massachusetts: Harvard University Press.
- Hardt, M. and Negri, A. (2005) *Multitude*, London: Penguin.
- Hardt, M. and Negri, A. (2011) 'Arabs are Democracies New Pioneers', available at <http://www.guardian.co.uk/commentisfree/2011/feb/24/arabs-democracy-latinamerica> (Accessed 26 October 2011)
- Hardt, M. (2010) 'The Common in Communism', in C. Douzinas and S. Zizek (eds) *The Idea of Communism*, London: Verso, pp. 131-144.
- Klein, N. (2001a) *No Logo*, London: Flamingo.
- Klein, N. (2001b) 'Were the DC and Seattle Protests Unfocussed?', available at <http://www.naomiklein.org> (Accessed 24 October 2011)
- Laclau, E. and Mouffe, C. (1985) *Hegemony and Socialist Strategy*, London: Verso.
- Laclau, E. (2004) 'Can Immanence Explain Social Struggles', in P.A. Passavant and J. Dean (eds) *Empire's New Clothes: Reading Hardt and Negri*, London: Routledge, pp. 21-30.

- Laclau, E. (2005) *On Populist Reasoning*, London: Verso.
- Lenin, V. I (1947a) *What is to Be Done?* Moscow: Progress Publishers.
- Lenin, V.I. (1947b) *One Step Forward, Two Steps Back*, Moscow: Progress Publishers.
- Lenin, V.I (1947c) *The State and Revolution*, Moscow: Progress Publishers.
- Luxemburg, R. (1978a) 'Organisational Questions of the Social Democracy', in M.A. Waters (ed), *Rosa Luxemburg Speaks*, New York: Pathfinder Press, pp. 153-218.
- Luxemburg, R. (1978b) 'The Mass Strike, the Political Party and the Trade Unions', in M.A. Waters (ed), *Rosa Luxemburg Speaks*, New York: Pathfinder Press, pp. 153-218.
- Marx, K. (1968) 'The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte', in *Marx and Engels: Selected Works*, London: Lawrence and Wishart, pp. 91-171.
- Marx, K. (1973) *Grundrisse*, Harmondsworth: Penguin.
- Marx, K. (1976) *Capital, Vol. 1*, Harmondsworth: Penguin.14
- Marx, K. (2000) 'On Bakunin's Statism and Anarchy', in D. McLellan (ed), *Karl Marx: Selected Writings*, Oxford: Oxford University Press, pp.606-609.
- Marx, K. and Engels, F. (2000a) 'The Communist Manifesto', in D. McLellan (ed), *Karl Marx: Selected Writings*, Oxford: Oxford University Press, pp. 245-294.
- Morozov, E (2011) *The Net Delusion: How not to liberate the world*, London: Penguin.
- Mouffe, C. (2008)' Hegemony, Democracy, Agonism and Journalism: An Interview with Chantal Mouffe', *Journalism Studies*, 7 (6), 964-975.
- McLellan, D. (2007) *Marxism After Marx*, Fourth Edition, London: Palgrave.
- Negri, A. (1991) *Marx Beyond Marx*, London: Automeia/Pluto.
- Negri, A. (2003) *Time For Revolution*, London: Continuum.
- Negri, A. (2005) 'Workers' Party Against Work (1973)', in A. Negri, *Books for Burning*, London: Verso, pp. 51-117.
- Negri, A. (2006) *The Porcelain Workshop*, Los Angeles, CA: Semiotex(e).
- Negri, A. (2007) 'What to Do Today With What is to Be Done?, or Rather, The Body of the General Intellect', in S. Budgen, S. Kouvelakis and S. Zizek (eds) *Lenin Reloaded: Towards a Politics of Truth*, Duke University, pp. 297-307.

- Negri, A. (2008a) *Reflections on Empire*, Cambridge: Polity.
- Negri, A. (2008b) *Goodbye Mr Socialism*, Seven Stories Press, London.
- Negri, A. (2010) 'Communism: Some Thoughts on the Concept and Practice', in C. Douzinas and S. Zizek (eds) *The Idea of Communism*, London: Verso, pp. 155-165
- Ollman, B. (1976) *Alienation: Marx's Conception of Man in Capitalist Society*, Second Edition, Cambridge: Cambridge University Press.
- Olssen, M (2004) 'Foucault and Marxism: Rewriting the Theory of Historical Materialism', *Policy Futures in Education*, Vol. 2, Nos 2-3, pp. 454-482.
- Poulantzas, N. (1972) 'The Problem of the Capitalist State', in R. Blackburn (ed) *Ideology in Social Science: Readings in Critical Social Theory*, London: Fontana, pp. 238-262.
- Poulantzas, N. (1975) *Classes in Contemporary Capitalism*, London: New Left Books.
- Rouse, J. (1994) 'Power/Knowledge', in G. Gutting (ed) *The Cambridge Companion to Foucault*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 92-114.
- Sayer, D. (1987) *The Violence of Abstraction*, Oxford: Blackwell.
- Sayers, S. (1984) 'Marxism and the Dialectical Method: A Critique of G. A. Cohen', *Radical Philosophy*, 36, Spring, pp. 4-13.
- Taylor, C. (1984) 'Foucault on Freedom and Truth', *Political Theory*, Vol. 13, No. 2, May 1984, pp. 152-183.
- Wayne, M. (2003) *Marxism and Media Studies*, London: Pluto.
- Wood, E. M. (1998) *The Retreat From Class*, Second Edition, London: Verso.
- Wood, E. M (2003a) 'A Manifesto for Global Capitalism', in G. Balakrishnan (ed), *Debating Empire*, London: Verso, pp. 61-82.
- Wood, E. M. (2003b) *Empire of Capital*, London: Verso.
- Weeks, K. (2005) 'The Refusal of Work as Demand and Perspective', in T. S. Muray and AK Mustapha (eds) (2005) *The Philosophy of Antonio Negri*, Vol. 1., Resistance in Practice, London, Pluto, pp. 109-135